

## کتاب و کتاب‌خوانی در ایران

یک مقدمه کوچک قبل از ورود به بحث اصلی، در سالیان نسبتاً طولانی قبل از آشنایی حضوری با جناب دهباشی، در طول آن سال‌هایی که چه به وسیله مجله «کلک» و چه از طریق سایر فعالیت‌های فرهنگی، ایشان را فقط از راه دور می‌شناختم، همیشه تصور می‌کردم بهترین تشبیه برای «تعریف» و نه حتی الزاماً برای «تحسین» این مرد، یادآوری قهرمانان «دو ماراتن» است که هر وقت به صحنه نگاه می‌کنی، می‌بینی آرام و مستمر، نفس‌زنان و هین‌هین کنان ولی مصمم و پیش‌نگر، هم‌چنان به پیش می‌دوند.... اما امروز بعد از گذشت آن سال‌های آشنائی یک طرفه، و بعد از آن هنگامی که از برکت وجود کتاب «جامعه‌شناسی خودمانی»، ایشان بزرگوارانه و به بهانه شروع یک همکاری؛ بی‌ریا و صمیمی به دیدارم آمدند، در همان برخورد اول تصور همیشگی‌ام تبدیل به یقین شد که بدون شک می‌توان او را قهرمان «ماراتون» صحنه فرهنگ و مطبوعات جامعه دانست که یک تنه با چه اشتیاقی، و با چه استقامتی چنین بار سنگین و در عین حال «وزینی» را به دوش می‌کشد. خدا یاریش دهد. قرار همکاری خیلی زود گذاشته شد، پیشنهاد و جرح و بحث شرط و مشروط با تمامی موافقت‌ها و مخالفت‌ها مجموعاً به بیش از پانزده تا بیست دقیقه طول نکشید و در انتها قرار شد من در سه یا چهار صفحه بنویسم که مردم هم‌وطن من، چرا کتاب نمی‌خوانند؟ گفتم: خوب این که واضح است مردم ایران کتاب نمی‌خوانند، چرا؟ برای اینکه کتاب نمی‌خوانند!! فقط همین. فرمود «دانی کف دست از چه

بی‌موسست؟ زیرا کف دست مو ندارد». ولی حالا چه شده و یا چه نشده که کتاب نمی‌خوانند این برای خودش مبحثی است دیگر و من نه اولین نفرم که قرار است راجع به آن صحبت کنم و نه به طریق اولی از صالحین مبحث؛ برای چنین موضوعی آنهم با این همه پیچیدگی و این همه متخصص و کارشناس تازه و کهنه و این همه مقالات ریز و درشتی که تا به حال در مورد کتاب نخوانی هم و طنان طی این چند ده ساله گذشته نوشته شده، این خوش باوری می‌خواهد که از لا به لای این «لابیرانت» هزار تو یکی سر در بیاورد و فریاد بزند که یافتم، یافتم، نه این عملی نیست. ولی اگر در حد - نق زدن - آنهم با انتظار تاثیر چیزکی نزدیک به صفر به قضیه نگاه کنید بله، آن وقت مسأله قابل طرح است و سرانجام بر مبنای توافقی که با جناب دهباشی کردم گفتم با همان سبک و سیاق خودمانی و صد البته پراکنده مثل همیشه و در حد همان «نق زدن» شروع می‌کنم....

- به بینید، وقتی صحبت از مقوله کتاب و کتابخوانی می‌کنیم، فرقی نمی‌کند، باید بپذیریم که «کتاب» را هم به منزله یک کالا، حالا برایش حرمت قائل شوید و بگوئید «کالای فرهنگی»، حرفی ندارم، ولی دقیقاً به منزله یک کالا آن را بررسی کنیم. کالائی که مثل هر محصول دیگر تولید کننده خوب دارد، تولید کننده بد دارد و مباحثی مانند کم‌فروشی، تقلب، امانت‌داری، صداقت، ارزان‌فروشی، گرانفروشی، بازاریابی که امکاناً درباره هر کالایی مصداق دارد، درباره این هم صدق می‌کند. یعنی یک طرف قضیه تولید کننده است و توزیع کننده‌ای و لاجرم طرف دیگرش طالبی و پرداخت کننده‌ای و باید بدانیم که تمامی قوانین محتوم بده و بستان‌های تجاری درباره کالای مورد بحث ما هم با همان شدت، اعمال قدرت می‌کنند، چه بخواهیم و چه نخواهیم. اصلاً من نمیدانم چرا در این کشور به محض اینکه کار بده و بستان که خلقی به آن مشغولند! از مرز بقالی و عطاری و میوه‌فروشی و لپوئی یک کمی آن طرف‌تر رفت همه انتظار دارند از صاحب دکان شاهد بزرگترین فداکاری‌ها و گذشت‌ها باشند، چرا؟ چونکه طیب است، چونکه مترجم است، چونکه کار فرهنگی می‌کند! آنهم در کشوری که به هر دلیل پول بالاترین کارآیی‌ها را دارد از سربازی اش گرفته تا حج و جراحی قلب خارج از نوبتش را می‌توان با کمک پول خرید. ما ایرانی‌ها معمولاً از شدت غرورمان دوست نداریم خیلی از مسائل را حتی با خودمان در میان بگذاریم. بهمین دلیل شاید باور کردنش خیلی مشکل باشد که چه انسان‌های والایی در راه همین کتاب و کتابت و بطور کلی فرهنگ، خانواده‌هایشان را از فرط استیصال مالی از هم پاشانده‌اند. چرا؟ خیلی ساده برای اینکه با حفظ عفت فکریشان و غرور قلمشان دخل و خرج نکردند. از استثناءها بگذرید. پدر خانواده اولین شرط پدری اش در اینست که نیازهای مادی خانواده را تأمین کند، تازه بعد، نوبت چیزهای دیگر می‌شود. تمام سعی‌ام در اینست که بگویم

مبادا برای کتاب و کتابخوانی و یا کلاً مقوله فرهنگی، حسابی جداگانه باز کنید، که اگر بکنید نتیجه‌اش می‌شود، همین که هست. حالا اگر به این باور رسیدیم آن وقت راحت‌تر بررسی می‌کنیم که چرا بارها و بارها در این کتابفروشی‌ها آدم جستجوگری را می‌بینید که می‌آید، حدود یک ساعت وقت می‌گذارد. ده‌ها کتاب را زیر و رو می‌کند. تورقی می‌کند و سر آخر در یک فرصت مقتضی سرش را می‌اندازد پائین و می‌رود و همه هم عادت کرده‌ایم که بگوییم امان از این مشکل اقتصادی! آقا مردم واقعاً مشکل دارند... من منکر مشکل اقتصادی مردم نمی‌شوم، که خودم هم به هر حال در همین اجتماع زندگی می‌کنم ولی ترا به خدا یکی از این ظهرهای جمعه یک سری به این رستورانهای نسبتاً معروف شهر بزنید، به بینید چقدر آدم به ظاهر محترم و نیمه محترم، حدود یک ساعت سر پا، بالای سر میزهای پُر رستوران، با بزاق از دهان راه افتاده، می‌ایستند تا نوبتشان بشود و بتوانند غذا بخورند و آنوقت به راحتی ده پانزده هزار تومان هم پرداخت کنند. من به رستوران و رستوران‌دار حسودیم نمی‌شود ولی ای کاش می‌شد از همین جماعت یک پژوهشی کوچک به عمل آورد که در طول سال گذشته چقدر پول برای کتاب داده‌اند؟ و تازه حالا این که داخل رستوران است، شما اگر یک کمی دقت کنید در بیرون کنار پیاده‌رو، توی آفتاب و بارون، صف‌های کوتاه و بلندی را می‌بینید که مردان سپید موی هر کدام با یک قابلمه آهنی به زیر بغل با نجابت هر چه تمامتر به صف ایستاده‌اند که آقا نمی‌دانی! باقلا پلوی اینجا اصلاً حرف ندارد، و جالب اینجاست که در تمام طول مدتی که در صف ایستاده‌اند مذاحی صاحب مغازه را می‌کنند، که تا چند دقیقه دیگر باید به اندازه مجموع پول‌هایی که طی ده سال گذشته بابت کتاب داده‌اند، به ایشان پرداخت کنند. (من با استثناء‌ها که هر دو کار را با هم می‌کنند کاری ندارم). بنابراین مشکل اقتصادی اگر هم در بحث مربوط به نقصان کتاب و کتابخوانی جایی برای مطرح شدن داشته باشد، که دارد، جای اصلی را ندارد. جای اصلی عادت نکردن این جماعت به مطالعه است، عادت نکردن این جماعت به خرید کتاب است. که این عادت را هم با یک فرمان و بخشنامه و نصیحت‌نامه نمی‌شود یک شبه درست کرد. ایجاد این عادت به یک فراخوان ملی نیاز دارد و اصولاً تا دولت‌ها نخواهند یک جنبش واقعی و راستین را، نه از نوعی که تا به حال وجود داشته ایجاد کنند، معجزه‌ای در این زمینه جز همین موج‌های کوتاه و کم دامنه اتفاق نخواهد افتاد. دولت‌ها باید هزینه کنند. اگر به قول خود مسئولین، قاچاقچی هروئین برای توسعه بازار کثیف و مرگبارش در ابتدای امر اقدام به پخش هروئین مجانی و یا ارزان می‌کند، خوب چه اشکالی دارد وزارت ارشاد هم از همین شیوه مرضیه در راه توسعه کتاب پیروی کند، بچه‌ها را باید با کتاب‌های مجانی و یا ارزان از کودکی به آلهه معتاد کرد. وزارت ارشاد، وزارت آموزش و پرورش، این مسأله را به بالاترین سطح

اجرای کشور بکشانند و به بقیه تفهیم کنند همانطور که وزارت راه برای ایجاد و ترمیم و اسفالت جاده‌ها از شهروندان پولی به صورت مستقیم نمی‌گیرد این کار هم به بودجه‌ای کلان نیاز دارد که اگر دولت به آن دست بیازد، جمع هزینه آن در ده پانزده سال آینده حتی از بعد اقتصادی به اندازه درصد کوچکی از هزینه‌ای که همین دولت در راه جلوگیری از اعتیاد موادمخدر انجام می‌دهد نخواهد بود. اگر این راه را می‌پسندید آن را پیگیری کنید و نگویید به ما مربوط نیست، ما چه کاره‌ایم؟ همین مسئولین موجود را اینقدر زیر فشار و استدلال قرار دهید تا باورشان شود که این کار را باید بکنند. امیدوارم که این حرکت یک روزی شروع شود ولی بهر حال تا شروع آن روز یک مقدار دیگر خرابی کار هم هست که آن دست خودمان است. قبلاً گفتیم از دیگر عوامل بی‌روفتی کالا میتواند کیفیت بد کالا باشد؛ مشتری که حدود یکساعت کتاب‌ها را زیر و رو می‌کند و آخر سر هم نمی‌تواند قانع شود پولش را بابت آن بدهد به غیر از عوامل متعدد، یک درصد عمده‌اش هم مربوط به مسأله، اعتماد به کالا است، مشتری به کیفیت کالا هم شک دارد؛ مطمئن نیست که این اوراق چندین و چند بار از زیر دست سانسورچی ریز و درشت اعم از مؤلف، مترجم، ناشر، ممیز و سرممیز و سرمایه‌گذار، گذشته تا این که امروز به دست او رسیده! خریدار با تجربه خودش و به درستی تشخیص داده که حتی امکان دارد تیر و نام کتاب همخوانی جدی با مطالب داخل کتاب نداشته باشد. او به تجربه و طی سال‌های گذشته از این گونه کم‌فروشی‌ها زیاد به چشم دیده است. بهتر است بیاد بیاوریم و سؤال کنیم که چگونه است؟ وقتی بیست و چند سال پیش در بحبوحه انقلاب وقتی ممیزی قدیم سایه‌اش را به هر تقدیر از بالای سر کتاب و کتابفروشی دور کرده، و هنوز ممیزی جدیدی هم جایش را نگرفته بود، به یکباره در یک کشور سی و پنج میلیونی شاهد تیراژهای چند صد هزارتایی شدیم؟ در حالیکه امروز با دو برابر شدن جمعیت (حالا اگر افزایش سوار را هم در نظر بگیریم) اگر یک کتاب با تیراژ متوسط سه هزارتایی به چاپ دوم برسد، می‌گوئیم بد نیست، نسبتاً موفق بوده! خجالت دارد شش هزار نسخه از یک کتاب برای یک ملت هفتاد و چند میلیونی آنهم با این همه ادعای فرهنگ و فرهنگ داری! بگذریم... یکی دوبار گفتم ولی باز هم تکرار می‌کنم وقتی به کتاب هم به سان هر محصول دیگر نگاه کردی آنوقت با یکی دیگر از مسائل اساسی آن که روبرو می‌شوی قانون بدون برو برگرد و قطعی «عرضه و تقاضا» است. وقتی مؤلفی، مترجمی، بعد از سالها وقت گذاشتن یک اثر پیچیده فلسفی را تولید می‌کند که خودش نیز گاه‌گاه در بازخوانی‌اش وامی‌ماند (ناراحت نشوید عرض کردم گاه‌گاه) نباید انتظار داشته باشیم، با شرایط موجود این محصول، این کتاب با تیراژ بالا به فروش رود. در این کشور حد فاصل کتاب‌های به هر حال اگر لغت «سخت» مناسب باشد، سخت و به اصطلاح کتاب‌های مبتذل و پیش پا افتاده (اگرچه اعتقاد شخصی دارم

در این واویلاي بن فرهنگي هيچ نوشته‌اي پيش پا افتاده و بي ارزش نيست) يك خلا بزرگي وجود دارد و آن هم كمبود كتاب‌هاي ساده و جذاب است. توأم با مختصري آموختني. اگر بخواهيم و تصميم بگيريم كه بچه‌هاي اين مملكت را بي ادعا به مطالعه معتاد كنيم (از ذكر و تكرر كلمه اعتياد نگران نباشيد اين نوع اعتياد مي‌دانيد هم وجود دارد و هم زيبا است) تنها راهش عبور از همين كتاب‌هاي ميانه است. خدايشان رحمت كند امثال جواد فاضل‌ها و حكيم الله‌ها، ذبيح‌الله منصوري‌ها را كه چه حقي به گردن از اين مرحله گذشته‌هايي دارند كه با تمام وجود سعي در نادیده گرفتنشان مي‌كنند. رمان و رمان خواني را كم نگرديد، قصه‌نويسي و قصه خواني را فيلسوفانه تحقير نكنيد، اگر دستتان به جائي مي‌رسد در پرورش استعدادهاي تازه و جوان كوتاهي نكنيد و مطمئن باشيد كه البته نه يك شبه ولي طی زمان به تدريج درست مي‌شود خيلي هم نبايد نااميد بود. به اميد آن روز.

#### نشر نگاه معاصر منتشر کرده است:

- ۱- ديباچه‌اي بر فرهنگ استبداد در ايران / سيداحمد ميري
- ۲- آموزش دانش سياسي / حسين بشريه
- ۳- درسهاي دموكراسي براي همه / حسين بشريه
- ۴- مفهوم ولايت مطلقه / دكتور سيدجواد طباطبائي
- ۵- راه آئين (دمه پده) / ع. پاشايي
- ۶- هينه پانه (شاخه‌اي از آئين بودا) / ع. پاشايي
- ۷- ديباچه‌اي بر نظريه انحطاط ايران / دكتور سيدجواد طباطبائي
- ۸- راه بودا (آئين بوداي مهايانه) / سوزوكي / ع. پاشايي
- ۹- فراسوي فرزاني (پرگيا پارميتا) / ع. پاشايي

نشر نگاه معاصر - تهران - خيابان پاسداران - خيابان موحد دانش (اقدسيه)

- شماره ۴۹ - واحد ۱۰ تلفن: ۲۸۳۱۷۱۵ نماير ۲۲۸۴۹۳۹